

فرناندو
سورنتینو
مترجم: رضا اسکندری

پاداش شاهزاده



لوی
Loy

بہارِ خندا

پاداشِ شاہزادہ

بہارِ
Kokoro



پاداش شاهزاده

فرناندو سورنتینو

مترجم: رضا اسکندری

سرشناسه: سورنتینو، فرناندو، ۱۹۴۲ - م.

Sorrentino, Fernando

عنوان و نام پدیدآور: پاداش شاهزاده / نویسنده فرناندو سورنتینو / مترجم

رضا اسکندری؛ ویراستار آمنه رستمی؛ تصویرگر سوسن آذری.

مشخصات نشر: تهران: هویا، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۰۵ ص: مصور.

شابک: ۳-۳۱-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: La recompensa del principe.

موضوع: داستان‌های آرژانتینی - قرن ۲۰ م

شناسه افزوده: اسکندری، رضا، ۱۳۶۴ - مترجم

شناسه افزوده: رستمی، آمنه، ۱۳۶۲ - ویراستار

شناسه افزوده: آذری، سوسن، ۱۳۶۴ - تصویرگر

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ پ ۲/۴ و ۲۳/۴ PQ۷۷۹۸

رده‌بندی دیویی: ۸۶۳/۶۴

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۷۱۱۹۵

پاداش شاهزاده

نویسنده: فرناندو سورنتینو

مترجم: رضا اسکندری

ویراستار: آمنه رستمی

مدیر هنری و طراح جلد: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: الهه جوانمرد

تصویرگر: سوسن آذری

چاپ اول: ۱۳۹۵

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۹۰۰۰ تومان

شابک: ۳-۳۱-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸

هویا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،

کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،

صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵

تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر

هویا محفوظ است.

استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای

نقد و معرفی آن مجاز است.

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir



- ۹ ■ پاداش شاهزاده
- ۱۳ ■ داستان اومبرتو، پسر بزرگ
- ۲۱ ■ داستان روبرتو، پسر دوم
- ۲۳ ■ داستان آلبرتو، پسر کوچک

برای تو...

همان‌طور که شاهزاده‌ی صفحات این کتاب پاداشی می‌گیرد که در جای خودش از آن مطلع می‌شوی، من هم که نویسنده‌ی داستانی به این اندازه واقعی هستم، اگر بتوانم کمی از آن شادمانی را که در زمان نوشتن این کتاب تجربه کردم انتقال دهم، به پاداش خودم رسیده‌ام. پس به‌پیش، با آرزوی موفقیت.



پادشاه شاهزاده

در روزگار شاهان و شاهزاده‌ها که روزگار داستان‌های زیبا بود، هنوز چیزهای زیادی اختراع نشده بود، مثل هواپیما و ماشین، اما قطار چرا! چراغ‌های پیه‌سوز را نمی‌شناختند اما چراغ‌های برقی به‌وفور وجود داشت. مردم دوربین‌های عکاسی فوق‌العاده‌ای در اختیار داشتند، اما میلی سرکوب‌شده آن‌ها را به نقاشی با رنگ‌های روغنی، گواش یا آب‌رنگ

وا می‌داشت. همه با خط بسیار خوب، با جوهرهای سیاه، آبی، سبز یا قرمز، روی کاغذهای سفید و نارنجی می‌نوشتند، اما فکر ماشین تایپ حتی به ذهنشان نمی‌رسید.

در همین دوران پادشاهها و شاهزاده‌ها، در پادشاهی نوبلانیا، کشور کوچکی در دشت‌های خشک قفقاز استوایی، شاهی زندگی می‌کرد که پس از مرگ همسرش کور شده بود.

این پادشاه آلیخینوی شطرنج‌باز بود و سه پسر داشت: شاهزاده اومبرتو، شاهزاده روبرتو و شاهزاده آلبرتو. این سه شاهزاده به خاطر بلایی که سر چشم‌های پدرشان آمده بود بسیار غمگین بودند، پدری که هر قدر فرزندان‌ش از کودکی دور و دورتر می‌شدند، او به پیری نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد.

همان‌طور که در دربار می‌گفتند، اومبرتو، روبرتو و آلبرتو انسان‌های خوبی بودند. آن‌ها با یکدیگر تفاوت‌هایی داشتند، برای

مثال می گفتند اومبرتو و روبرتو کمی سرخوش تر، شوخ طبع تر و پرشورتر بودند، ولی آلبرتو جدی بود. هرچند او هم هر زمان دلش می خواست به نمایش و شوخی و خنده می پرداخت.

کمی جلوتر، می بینیم این نظرات تا چه اندازه درست و تا چه اندازه نادرست اند.

بدنم در هر دست اندازی به پرواز درمی آمد.
اما فکر و ذکرم هنوز پیش چشم‌های سبز و
نمناک شاهزاده آدریانیتا بود. جایی دور در
پادشاهی بی‌نام. من، با حماقت و بی‌صبری تمام،
اجازه نداده بودم هیچ نگاهیانی همراهم باشد.
در نهایت معلوم شد این کار، که در آغاز شجاعانه به
نظر می‌رسید، کاری احمقانه بوده است.

چطور می‌توانستم این قدر ابله باشم که یادم برود
اگر بخواهم به قصر پدرم برسم، به‌ناچار باید از آن
دشت لعنتی عبور کنم که چهار دزد در آن کمین
می‌کنند و منتظر می‌نشینند؟



© copyright
با رعایت قانون کپی‌رایت

ISBN 978-600-8025-31-3



9 786008 025313

www.hoopa.ir

هوپا
Hoopa

11+